بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۶ آذر ۹۸

شاگرد:

استاد: این لفظش با لفظ من فرق دارد. از آن کتاب نیست. «مجاهد نخلة لرجل»

شاگرد: عن مجاهد کانت نخلة للرجل فی حائط قوم فارادوه عن یبیعهم فابی فذکر ذلك لرسول الله صلی الله علیه و آله و قال لا ضرر فی الاسلام

به نقل از کتاب الخراج، صفحه ۹۸

استاد: فرق دارد ولی مهم نیست، مطلبش همین است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث جلسة قبل را جمع بندی بکنم.

بحث این هست در روایت حدیث مشارب نخل پیغمبر حکم کرده است که صاحب نخلستان بالایی به اندازة کعبین این حق دارد، بیشتر از آن حق ندارد و باید آب را بعد از کعبین برای پایینی رها کند.

این حکم فرض می‌کنیم که ظاهرش اگر قبول کردیم که ظاهر بدوی این روایت این هست که لاضرر و لاضرار یک قانون عامی هست که این حکم از مصادیقش است. بحث این است، این حکمی که پیغمبر فرموده به چند حکم تقسیم می‌شود. یکی اینکه اگر آب فقط به مقدار کعبین باشد، پایینی حق ندارد، بالایی حق دارد. این رطی به لا ضرر و لا ضرار ندارد. فرض این است که هر دو متضرر می‌شوند، پیغمبر ضرر بالایی را مقدم داشته گفته بالایی نباید متضرر بشود، ولو پایینی متضرر بشود.

شاگرد: مصداق لا ضرر شد

استاد: مصداق لا ضرر نیست، تعارض ضررین است. تعارض ضررین، لا ضرر نسبت به اینکه کی مقدم بشود را هیچ تعیین نمی‌کند.

می‌داند لا ضرر نمی‌تواند قانونش باشد.

شاگرد: مثل شفعه است. تزاحم ضررین است، شارع

استاد: نه تعارض ضررین نیست.

اینکه در تعارض ضررین چه مقدم باشد. بحث سر تقدم یک ضرر بر ضرر دیگر است. شارع مقدس یک ضرر را بر ضرر دیگر مقدم داشته. لاضرر و لاضرار هیچ نسبت به اینکه چه ضرری بر ضرر دیگر مقدم باشد هیچ اقتضایی ندارد.

صورت دیگر اینکه ما تا مقدار کعبین حق بالایی هست ولو پایینی متضرر بشود حالا چه بیشتر از آن مقدار به پایینی برسد یا نرسد، به مقدار کعبینش حق بالایی است. این ربطی به لاضرر ندارد.

بیشتر از کعبین هم حق پایینی است ولو بالایی ضرر ببیند، احتیاج به بیشتر از آن دارد. فرض کنید این مقدار آبش کافی نیست. احتیاج به بیشتر از آن دارد، با این مقدار متضرر می‌شود. باز هم به لا ضرر مستند نیست. این هم یک نوع تزاحم ضرر می‌شود، اینجا در تزاحم الضرر پایینی مقدم داشته شده. این هم ربطی به لا ضرر ندارد.

تنها یک صورتش هست که با لا ضرر می‌تواند مستند باشد. آن این است که بالایی احتیاج نداشته باشد، پایینی احتیاج داشته باشد، بیشتر از کعبین هم باشد. نسبت به بیشتر از کعبینی که بالایی احتیاج ندارد، پایینی احتیاج دارد که اگر آب به او ندهیم متضرر می‌شود این لا ضرر اقتضا می‌کند که بالایی حق نداشته باشد که بیشتر از آن را نسبت به پایینی منع کند.

بحث این هست که آیا ظهور دلیل در اینکه این قانونی که شارع دارد جعل می‌کند این قانون مورد را شامل می‌شود به حدی هست که ما بتوانیم یک قطعة کوچکی از روایت را به آن مستند کنیم، تمام صورش، چند صورتی که دارد، یک صورت فقط می‌تواند به لاضرر مستند بشود.

اینکه فقط این صورت خاص می‌تواند به لا ضرر مستند بشود، می‌تواند شاهد باشد برای اینکه اصلاً آن قانون عام بر این مورد تطبیق داده نشده چون ظهور به اولیه بود. اگر آن قانون عام بر این مورد تطبیق داده می‌شود، فرض کنید ۱۰ صورت داشت و ۹ صورتش تطبیق داده می‌شود، عیب نداشت بگویید که این قانون عام این ۹ صورت را می‌گیرد. ولی آن قانون عام بر اکثر صوری که روایت متعرضش هست تطبیق نمی‌شود. و عدم انطباق آن قانون عام بر اکثر صوری که این روایت متعرضش می‌شود کاشف از این است که اصلاً در مقام بیان تطبیق لا ضرر بر این مورد امام علیه السلام نیست. یک قانون دیگر را اینجا دارد جعل می‌کند.

شاگرد: مصداق یک دلیل یک سری مصادیق عرفی دارد، یک سری مصادیق تعبدی دارد.

استاد: مصادیق تعبدی هم نیست. لا ضرر هیچ اقتضایی نسبت به این دو تا ندارد. اینکه کدامش را مقدم کند،‌ لا ضرر کاری ندارد.

شاگرد: لا ضرر اقوی را مقدم می‌کند.

استاد: اقوی نیست. اقوی و اظهر هر دوشان مثل هم هستند.

شاگرد: نه، شارع تشخیص می‌دهد کی حقش بیشتر است.

استاد: حقش بیشتر بودن که ضرر نمی‌آورد. ضرر بالا و پایین فرقی ندارد. شارع مقدس نسبت به بالایی حق قائل شده، نسبت به پایینی حق قائل نشده. چه ربطی به این دارد؟

شاگرد: آب در زمین بالایی می‌آید.

استاد: ولو به خاطر اینکه شارع

شاگرد: ضرر بالایی را مقدم کرده.

استاد: ضرر بالایی، یعنی به این معنا شارع مقدس گفته که بالایی نباید متضرر بشود ولو پایینی متضرر بشود.

شاگرد: این یعنی اینکه ضرر بالایی مقدم کرده. آن را نفی کرده، لا ضرر را آنجا جاری کرده.

استاد: لا ضرری که باعث بشود که دیگری ضرر باشد به لا ضرر و لا ضرار مستند نیست.

شاگرد: بالأخره اولویت دارد.

استاد: نه، اولویت هم داشته باشد، فرض کنید می‌گوییم، شارع پدر را بر مادر مقدم داشته. بر دلیلی که گفته آیا می‌تواند مستند باشد به دلیلی که گفته پدر و مادرتان احترام بگذارید؟ نمی‌تواند مستند باشد. لا ضرر و لا ضرار نسبت به بالایی و پایینی عین هم هست.

شاگرد: زور عرفی‌اش.

استاد: شرعی‌اش هم مثل هم است. لا ضرر و لا ضرار مثل هم است. این معنایش این است که به آن مستند نکرده دیگر. تازه ظهور عرفی‌اش هم باشد. ظهور عرفی بحث این است که استظهار ما می‌خواهیم بکنیم. بحث این است که شارع این قانون عرفی را دارد تطبیق می‌کند.

شاگرد: ما می‌گوییم استظهار عرف این است که ضرر را مقدم کرد، لا ضرر را اینجا جاری کرد. یک نکاتی که مرجح این طرف بود.

استاد: لا ضرر را اینجا جاری نکرده.

شاگرد: فرمودید که در تمام صور لا ضرر جاری می‌شود.

استاد: لا ضرر اینجا فرقی با هم ندارند.

شاگرد: در بحث شفعه هم همین است. آن شریک یا انسان صالح است، یا نا صالح یا مجنون الحال. فقط در صورتی که ناصالح باشد ضرری است، آن دو صورت که ضرری نیست حالا که حق شفعه اطلاق دارد. این هم نمی‌تواند مستند به آن باشد.

استاد: آن را که قبلا بحثش را کردیم که در متعارف موارد اشکال دارد. همان بحث‌هایی که آنجا توضیحاتش گذشت.

شاگرد: جعل الخشب چطور؟ آن هم دیوار طرف را سوراخ می‌کند که چوب خودش را بگذارد، تزاحم ضررین است، آن هم مستند نمی‌شود؟

استاد: بله.

شاگرد: منع فضل ما چطور؟

استاد: منع فضل ما است آنکه ضرری است.

شاگرد: ملک خودش است.

استاد: ضرر است دیگر. من احتیاج ندارم او احتیاج دارد ضرر است دیگر.

شاگرد: می‌تواند بفروشد پولش را بگیرد.

استاد: باشد. شارع مقدس گفته که این.

شاگرد: آب چاه کم باشد فقط به خودش برسد بالأخره به آن دیگری ضرر می‌رسد. قضیه اولویت را چون از بیرون می‌داند، مثالی که شما زدید پدر و مادر در فرضی است که ما از بیرون علم به اولویت جدا نداشته باشیم. اینجا می‌دانیم آن که بالاتر است، اولویت دارد.

استاد: اولویتش به خاطر لاضرر است؟

شاگرد: اولویت از بیرون است.

استاد: از بیرون است. از بیرون به لا ضرر استناد نمی‌شود کرد. این روایت اولویت بالایی بر پایینی را دارد اثبات می‌کند. اولویت بالایی بر پایینی که نمی‌تواند به لا ضرر مستند باشد.

اینجا آن که این روایت ناظرش است این است که بالایی بر پایینی مقدم است. اینکه نمی‌تواند به لا ضرر مستند باشد.

شاگرد: این روایت بیشتر آن بخشش مستند به لا ضرر است که می‌گوید اضافة آب از مچ شد ول کند در باغ‌های پایینی.

استاد: بحث این است که این فقط آن نیست که. بحث من همین است. این روایت چیزهای مختلف دارد. یک جور این هست که بگوییم قطعه‌ای از این حکم را به لا ضرر مستند کرده.

یک جور دیگرش این است که نمی‌خواهد لا ضرر را تطبیق کند.

عرض من این است ظهور دلیل در اینکه اصلاً نمی‌خواهد آن قانون عام را می‌خواهد بر مورد تطبیق کند این ظهور قوی به مقداری از قوت نیست که ما بتوانیم با خارج بودن چند صورت، فقط یک صورت خاص را مشمولش بگیریم.

شاگرد: این فرض نادری است که بالایی احتیاج نداشته باشد، بیشتر از کعبین را بخواهد.

استاد: البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد. آن نکته این هست که. یک ذیلی خود آن راوی، مؤلف کتاب اصلی که این حدیث در آن کتاب نقل شده، این کتاب اصلش در کتاب ابن ابی عاصم بوده که الآحاد و المثانی به این عنوان چاپ شده، جلد ۴، صفحة ۵۵ و در معرفت الصحابة ابی نعیم، جلد ۶، صفحة ۲۸۷ هم با سندش به همین ابن ابی عاصم می‌رسد. آنجا یک ذیلی دارد. آن ذیل ممکن است یک مقداری باز مطلب را روشنتر بکند، ولی باز با مطلب ما اصلاً منافاتی ندارد و بلکه مطلب ما را تأکید می‌کند.

ایشان می‌گوید قال ابن ابی عاصم هذا بالمدینة خاصةً. این حکم که خصوص من این است. کأنّ ممکن است این را بگوییم، در مدینه درخت‌های نخلش بیشتر از کعبین احتیاج نداشتند. خصوصیت مدینه این است که درخت‌های نخل بالایی بیشتر احتیاج نداشتند، بنابراین پیغمبر صلوات الله علیه می‌خواهد بگوید که تعیین کرده که به مقدار یک نخل بالایی مقدم هست، بیشتر از یک نخل را بالایی مقدم نیست و تعیین مصداق لاضرر را در مدینه اینجوری است.

اینکه لاضرر اینجور تطبیق داده شده، اینکه می‌گوییم در مدینه اینجوری هست، اینجور نیست که همیشه احتیاجات نخل‌ها در مدینه یکسان باشد. ممکن است یک یک موقع هوا گرم باشد، یک موقع هوا خنک باشد. فصل‌ها با همدیگر فرق داشته باشند. یک ملاحظة نوعیه کردند. به جهت ملاحظة نوعیه، نوعاً احتیاج نوعیه بالایی با آبیاری به اندازة کعبین تأمین می‌شود. این معنایش این است که تطبیق لاضرر بر این مورد یک تطبیق کاملاً تعبدی است. چون اگر لا ضرر و لاضرار خودش بخواهد تطبیق بکند هر جا شخصاً لا ضرر بود باید تطبیق بکند. هر جا شخصاً لا ضرر نبود نباید تطبیق کند.

شارع مقدس می‌خواهد اینجا بگوید، شارع مقدس چون لا ضرر و لا ضرار را ملاحظه کرده، به ملاحظة آن یک حکمت جعلی هست که به توسط به جهت این حکمت جعل در مدینه ضرر نوعی را به یک شکل خاصی ملاحظه کرده. پس بنابراین این مورد روایت از موارد لا ضرر و لا ضرار نیست و اصلاً چه بسا ما بگوییم لا ضرر و لا ضرار اصلاً یک کسی اینجور بگوید، بگوید لا ضرر و لا ضرار را شارع به عنوان یک حکمی که تطبیقش بر مصادیقش به عهدة مکلّفین گذاشته باشد جعل نکرده باشد. نه ممکن است دیگر وقتی در خصوص موردش تطبیقش تعبدی است، یعنی تطبیقش بر مورد به اعتبار این است که شارع مقدس تعیین کرده که این حد خاص را، یعنی ضرر نوعی را خودش با توجه به نوع موارد ملاحظه کرده و یک حکم خاصی با توجه به اینکه نباید نوعاً بالایی به خاطر پایینی متضرر بشود این را جعل کرده. نمی‌شود به این روایت تمسک کرد.

شاگرد: تفریق و تصدیق۱۹:۴۰ را پذیرفتید؟

استاد: تطبیق تعبدی یعنی این یک قانون عرفی نیست که می‌خواهد بگوید که شما اگر خواستید تطبیق بکنید، شما تطبیق بکنید. یک حکمت جعل هست من خودم تطبیق می‌کنم. شما هم حق تطبیق ندارید.

اگر این باشد هیچ ربطی به ظهور روایت ندارد. یعنی ظهورش را هیچ.

شاگرد: ایشان آنجا هم یک جور تطبیق تعبدی کرده لا ضرر را.

استاد: یعنی به این معنا شارع مقدس. حالا شفعه نکات دیگر است.

شاگرد: مگر از این حیث تشابه کامل ندارند؟ بالأخره شارع در گزینه‌های مختلف یک گزینه را انتخاب کرده، تطبیق تعبدی که نوعاً نه شخصاً این را برآورده می‌کند که جلوی زیان‌ها را می‌گیرد.

استاد: این محصّل عرض ما هست.

ما به جهت نحوة تطبیق بر مورد نمی‌توانیم مفاد این روایت را تعیین کنیم. چون نحوة تطبیقش را عرف نمی‌فهمد. وقتی عرف نفهمید ممکن است این روایت یک مفهومی داشته باشد. اصلاً اینکه روایت را شارع مقدس می‌خواهد به عنوان یک قانونی که خودش تطبیق بر مورد بکند آن معلوم نیست، خیلی ثابت نیست. تازه آن هم که عرض کردم این مطلب این بود که این ابن ابی عاصم را که عرض می‌کردم مطلب راحت‌تر می‌شود. و إلّا آن هم در این حدیث علی تقدیر دو تا مطلب ذکر شده. یکی اینکه اگر بالایی احتیاج داشته باشد، ولو پایینی احتیاج داشته باشد حق با بالایی است.

مطلب دوم اینکه اگر بالایی احتیاج نداشته باشد. یعنی نوعاً در جایی که احتیاج بالایی با کعبین تأمین می‌شود. این حکم مستند به لا ضرر باشد آن حکم اولی‌اش مستند به لا ضرر نیست. و اینجور ظهور ندارد، دو تا حکم دارد. آنجا می‌گفتیم چند تا حکم دارد، یکی از احکام از چند تا حکم. اینجا دو تا حکم می‌گوییم. می‌گوییم دو تا حکم اصلی در روایت دارد. یک حکمش به لاضرر مستند هست، یک حکمش به لا ضرر مستند نیست. اینقدر ظهور ندارد که بخواهیم بگوییم که می‌خواهد یکی از این دو تا حکم را با لاضرر مستند بکند. یک جور دیگرش این هست که نه اصلاً آوردن این دو تا حکم از باب این است که این دو تا هر دو احکامی هستند که با همدیگر ارتباط هستند. احکامی هستند که نشانگر لزوم توجه به شهروندان هست. توجه به حقوق شهروندی را شارع مقدس لازم دانسته. حقوق شهروندی در جعل شارع ملاحظه شده. هر دوی اینها نشانة این مطلب می‌تواند باشد.

شاگرد: در فلسفة اخلاق مدرن در قوانینی که وجود دارد بین اینکه یک نکته‌ای بخواهد سرچشمة قانون باشد و اینکه بخواهد چارچوب قانون بشود تمایز می‌گذارند. می‌گویند گاهی اوقات بعضی از نکات سرچشمة شکل‌گیری یک قانون است. بعضی از نکات هست که خودش تعیین نمی‌کند قانون چی باشد، ولی چارچوب تعیین می‌کند که هر قانونی که بخواهد جعل بشود باید یک ویژگی‌هایی داشته باشد. حالا آن قانون سرچشمه‌اش چی هست؟ هر سرچشمه‌ای که می‌خواهد داشته باشد باید یک باید و نبایدهایی را رعایت بکند.

ما اگر بخواهیم لا ضرر و لا ضرار را سرچشمة حکم بدانیم، همة اشکالات شما وارد است، من کاملاً به شما حق می‌دهم، لا ضرر و لا ضرار نمی‌تواند سرچشمة کعبین باشد. سرچشمة تقویم بالایی بر پایینی باشد، آخرش مجبوریم مشتبس بشویم به اینکه بگوییم تعبدی اینجا هست.

ولی اگر بیاییم در لا ضرر و لا ضرار نگاهمان به لا ضرر و لا ضرار یک چارچوب باشد آن وقت در همة مثال‌هایی که برادران عرض می‌کردند در آن منع فضل ماء، در جعل خشبه، در همة آنها لا ضرر به عنوان یک چارچوبی در نظر بگیریم که برای احکام سلطانی، برای احکامی که در تزاحم منافع می‌خواهد یک راه حلی چاره‌جویی بکند، یک چارچوب وجود دارد که نه خودش هم ضرر بکند نه به دیگری ضرر بزند، یک حد میانه‌ای رعایت بشود.

استاد: لا ضرر حد میانه را تعیین نمی‌کند.

شاگرد: احسنت. ولی آن چارچوب را تعیین می‌کند.

استاد: چارچوب را تعیین می‌کند یعنی چی؟

شاگرد: یعنی می‌گوید اگر حداقل ده تا گزینه هست من از این ده تا این ۵ تا را اگر چه نمی‌توانم اثبات کنم ولی این ۵ تا را رد می‌کنم. می‌گویم نسبت به این ۵ تا ساکتم. حالا یا شارع بیاید تعیین کند یا احکام سلطانیه بیاید تعیین کند یا ولی تعیین کند.

استاد: یعنی نسبت به نفی بعضی از احتمالات به لا ضرر می‌خواهد. ظهور روایت این نیست.

ظهور روایت این است که اگر خود این را اثبات بکند نه نفی بعض احتمالات. اگر ظهوری در روایتی داشته باشد، ظهور در این هست که خود این حکم را می‌خواهد اثبات بکند، نه نفی بعض محتملات.

شاگرد: شما فرمودید ظهور تطبیق تعبدی است، یعنی اینکه این

استاد: تطبیق تعبدی یعنی اینکه شارع به ملاحظة لا ضرر و لا ضرار حکمی را جعل کرده. نه اینکه یعنی بنابراین لا ضرر و لا ضرار یک قانون عامی که قرار است مکلف با تمسک به آن قانون ازش حکم در بیاورد نیست. وقتی که چنین نیست. بحث سر این است که اگر ظهوری داشته باشد این ظهور دارد. این هم مهم است. که یک قانونی هست که شارع این قانون را گفته برای چی مصداق را آورده؟ برای اینکه شما بفهمید این قانون کجا تطبیق می‌شود. در مشابهات هم خودتان بروید مشابهش را تطبیق کنید. اینکه نیست. به این شکل که قطعاً نیست.

نسبت به یک قطعه‌ای از این حکم هست. نسبت به آن قطعه‌ای از حکم ظهور دلیل در ارتباط با آن قطعه‌ای از حکم در حدی نیست که اصل ظهور در اینکه این کبری باشد و این تطبیقش باشد را بخواهیم بپذیریم.

بحث تمام.

آقای سیستانی ۸ تا روایت اینجا ذکر کردند. ما دو تا نقل دیگری در روایت وجود دارد که با این دو تا ده تا نقل باید بگوییم هست. و یک نقل یازدهمی هم هست که آن روایت به یک معنا نیست ولی آن هم توجه به آن در این بحث‌ها از بعضی جهات مفید است کما سیظهر. نقل‌های نهم و دهم که نقل مقنعه است، مقنعه صدوق است که قبلاً خواندم، دوباره می‌خوانم.

۱۳۷: و رویت أنّه جاء رجل إلی عمر الخطاب و معه رجل فقال ان بقرة هذا شقّت بطن جملی فقال عمر قضی رسول الله صلی الله علیه وآله فی ما قتل البهائم أنّه جبار و الجبار الذی لاضیت له و لا قبر۲۸:۱۵ و قال امیرالمؤمنین علیه السلام قضی النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا ضرر ولا ضرار (یا لا اضرار) ان کان صاحب البقرة رقبة علی طریق الجمل فهو له ضامن فنظروا فإذا تلک البقر جاء بها صاحبها من السواد فرقبتها علی طریق الجبل فاخذ عمر برأیه علیه السلام و اغرم صاحب البقرة فمن الجمل

این روایت خیلی متفاوت است با همة روایت‌هایی که تا حالا خواندیم ظاهرش. و من تصور می‌کنم این روایتی که می‌خواهیم بخوانیم روایت محرّف و دستکاری شده است. اصلاً ظاهرش با سبک و سیاقی که تا حالا داشتیم تفاوت دارد.

آن این است:

ورد فی کتاب الخراج لیحیی بن آدم

چاپ مطبعة سلفیه، سال ۱۳۸۴ قمری چاپش هست، جلد ۱، صفحة ۹۴.

بسنده عن مجاهد قال کانت نخلة لرجلٍ فی حائط قومٍ فارادوه عن یبیعهم

یک نخله‌ای در حائط قومی یک بنده خدایی داشت. آنها گفتند این را به ما بفروش. می‌گفت نمی‌فروشم. به پیغمبر گفتند، پیغمبر گفتند لا ضرر فی الاسلام. کأنّ شما حق ندارید او را مجبور کنید، چرا مجبورش می‌کنید.

فذکر ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لا ضرر فی الاسلام

شما حق اجبار دیگری ندارد.

این به نظر می‌رسد همان قصة ثمره و ابو لبابه وامثال اینها هست که مفادش هم این مفادی که ابتداءً از این هست نیست. اذیت می‌کرده، پیغمبر گفته باید بفروشد. لا ضرر در اثبات اینکه باید بفروشد باید باشد. این آنقدر تکه‌های روایت قسمت اصلی روایت حذف شده، اینکه از این روایت الآن ما می‌فهمیم این است که لازم نیست بفروشد، در حالی که برعکس شده.

متن دیگری که اینجا داریم که روایت نیست ولی توجه به آن خوب است.

در تهذیب الآثار طبری، جلد ۷، صفحة ۲۶۸ از محمد بن جعفر بن زبیر نقل می‌کند.

قال احتفر الزبیر قناةً فبلغ المَخْرج حائطاً لبعض الانصار فمنعه عن یجری فیها.

قنات چاه‌های متعددی هست، چاه‌هایی می‌زنند از یک سراشیبی که وجود دارد، از آن قسمت که خیلی عمیق هست چاه زده می‌شود، که مرتفع هست که آب جمع بشود. یک جایی نهایت این چاه‌ها را که می‌زنند مظهر قنات است که از زیر کانال درست می‌کنند چاه‌های مختلف به هم ارتباط پیدا می‌کند، این چاه‌ها می‌آید که نهایتاً آن آبی که از پایین پایین هست را می‌کشند و از مظهر قنات خارج می‌کنند.

می‌گوید این زبیر هی چاه زده بوده، مخرج یعنی مظهر به اصطلاح فارسی می‌گویند مظهر قنات. مظهر قناتش در یک باغ یک بنده خدایی در آمده. خیلی وقت نمی‌توانند دقیقاً پیش بینی کنند که آخرش کجا در می‌آید. آن محاسبات دقیق آن شکلی نبوده و امثال اینها.

شرح زندگانی من عبدالله مستوفی نوشته می‌خواندم. در مورد پدر میرزا محمد ارباب، پدرش که از ادبا و خیلی آدم ملایی بوده ولی می‌گوید در امور کشاورزی خیلی ماهر بود. چند و چون چیزهای محاسباتی را با یک نگاه مثلاً تعیین می‌کرد که باید چی کار بکنند.

اینجور افراد ویژة ناب گاهی اوقات با نگاه خودشان می‌دانند که این نهایتا کجا در می‌آید. بعضی این ذهنیت را دارند.

حسین آقای خمینی نقل می‌کرد می‌گفت که از ایشان پسر عموی ما نقل می‌کرد، می‌گفت مرحوم آقای خویی نجف آمدند منزل مرحوم امام. گفتند بروید زیر زمین، زیرزمین رفتیم، نجف زیرزمین‌هایی سرداب سن. سرداب سن ۴۰، ۵۰ پله می‌خورد پیچ پیچ همینجور تا به سرداب می‌رسد خیلی هم خنک است. سردابی بود خنک بود ولی هوایش دم داشت، هوایی بدی داشت. ایشان بالا آمد و یک جا را نشان داد اینجا را بکنید اینجا را را سرداب سن راه پیدا می‌کند. گفت اصلاً باور نمی‌کردیم، همانجا را کندیم و به سرداب سن راه پیدا کرد و هوای زیرزمین خوب شد. ایشان در ذهنش تمام اینها را محاسبه کرده بود که کجا در می‌آید زیرزمین سرداب سن، کجا هست، کجا را بکنیم به آنجا سر در می‌آورد. این یک ذهنیت‌های ریاضی‌واری خاصی هست که آقای خویی.

آقای خویی بعضی از مدارس نجف را خودشان نقشه‌اش را کشیده بودند. ذهن مهندسی داشتند. حالا ممکن است مهندسی فنی آنچنانی نباشد ولی اینکه مرجع تقلید مهندسی بکند خیلی.

اینجور افراد، افراد خاصی هستند. زبیر اینجوری نبوده. مهم این است که یک امر غیر متعارف هست که یک شخصی به طور متعارف زبیر هم مثل معمول متعارف‌ها این تشخیص را نمی‌دهد. چون تشخیص را نمی‌دهد همینجور می‌کنند تا کجا در بیاید.

می‌گوید فبلغ المخرج حائطاً لبعض الانصار فمنعه ان یجری فی حائطه او یحفر فرفعه إلی عمر بن خطاب

این می‌گفته که یا بگذار من همینجا چاه را در بیاورم، یا بگذار از آن زیر بکشم رد کنم، یک جای دیگری که مربوط به تو نیست آنجا مظهر را در بیاورم.

شاگرد: چاه اینجا برای من باشد؟

استاد: بله، برای من باشد، یا اینکه بتوانم اجازه بده اینجا از زیر رد کنم بروم یک چاه جلوتر، حفر زیری برای حفر کردن اجازه بده که مظهرش هم مثلاً در زمین خودم قرار بگیرد. این اجازة هیچ کاری را نمی‌داد.

می‌گوید فرفعه عمر بن الخطاب فقال ائذن لا فقال لا افعل فقال فبعه إذاً الموضع الذی یستک۳۶:۳۰ فیه. آن قسمتی که هست آن را به او بفروش.

فقال لا افعل فقال عمر رض لزبیر انتلق فاحفر فانه لا ضرر فی الاسلام و لا اضرار

این با تمسک به لا ضرر و لا ضرار گفته که آن حق ندارد تو را منع کند از این کار.

البته به روایت نسبت نداده، ولی مفید هست در بعضی بحث‌های آینده این نقل که. نکاتی دارد که عرض می‌کنم. این پیداست که از روایت گرفته شده چون یکی از بحث‌هایی که بعداً هست مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی می‌خواهد بگوید که در این روایت فی الاسلام نداشته. اصرار دارد که فی الاسلام نداشته. این فی الاسلام دارد.

آن نحوة تطبیقش خیلی مهم نیست. عمر و زبیر تطبیق کردند، ممکن است در تطبیقشان اشتباه کرده باشند.

اینجور نیست که بگوییم حتماً این دو تا چیز بوده عرف متعارف هم اینها را تطبیق می‌کردند. مؤید هست خوب است، اشکال ندارد برای اینکه اینها از عرف هستند دو نفر عرفی تطبیقی بکنند مؤید این است که عرفاً در اینجور موارد این لا ضرار را تطبیق می‌کند. حالا ممکن است اشتباهی کرده باشند خیلی دلیل نیست، در حد مؤید است. ولی آن فی الاسلام و امثالش آن خیلی مهم هست در بحث دیگری که بعداً خواهیم داشت.

این بحث تمام

بحث بعدی ۲، ۳ تا بحث هست.

آیا این حدیث لا ضرر و لا ضرار آیا کلمة فی الاسلام در آن بوده یا نبوده؟ یک بحث. علی مؤمن در آن بوده یا نبوده؟ لا ضرار در آن بوده یا نبوده؟ سه تا بحثی که وجود دارد. حالا آن قطعة دومش هم لا ضرار است، لا اضرار است؟ لا ضرورة است؟ اینها هم هست.

یکی از نکاتی که در حدیث لا ضرر و لاضرار هم مفید است یک مناظره‌ای بین شافعی و بعض اصحاب ابوحنیفه در مصر رخ داده. مناظرة معروفی است که باعث اشتهار شافعی شد. شرح حال شافعی هست در کتاب‌های طبقات الشافعیه. در کتاب‌های معمولی که هست این مناظرة شافعی کرده در بحث به لا ضرر ولا ضرار تمسک کرده، جزء شاید قدیمی‌ترین تمسک‌های به لا ضرر و لا ضرار باشد که مفید هست در اینکه در عصور معاصر ائمه علیهم السلام لا ضرر ولا ضرار به چه شکل تطبیق می‌کرده.

البته یک تطبیق شافعی شبیه تطبیق عمر است، ولی در حد تأیید خوب است که شافعی لا ضرر و لا ضرار را.

اوّلاً اصل اینکه حدیث از پیغمبر ثابت بوده به عنوان یک حدیث مسلم این خودش مفید است، به عنوان حدیث مفصلی کأنّ همه مسلم می‌دانند که پیغمبر یک لا ضرر و لا ضرار فرموده

شافعی سال مرگ ابوحنیفه، می‌گویند همان روز مرگ ابوحنیفه شافعی به دنیا آمد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]